



۲۰۱۸/۰۷/۲۰

محمد عیسی توخی

آنچه از کودتای ۲۶ سرطان نصیب ملت افغان گردید

کودتای نظامی سرطان ۱۳۵۲ و اعلام رژیم جمهوریت بوسیله محمد داود با پیامد های ناگوار هستی ناچیز مادی و معنوی کشور ما را به نیستی کشانید

لویه جرگه سال ۱۳۵۵ که من و سایر هموطنان جریان مستقیم آنرا در آن سالها از ورای امواج رادیو افغانستان تعقیب میکردیم یک مضحکه و تظاهر قلابی از دموکراسی، بوسیله داود خان بود. داود خان با بر اندازی رژیم شاهی مشروطه همه دست آورد های دهه دموکراسی در کشور را، ولو کوچک و ناچیز هم بود، زیر پا کرد، نهاد های نیم بند دموکراتیک در جامعه را که داشت آهسته و به تدریج جان میگرفت و قوام می یافت، با یک اقدام عجولانه و شتابزده بخاطر کدورت ها و رقابت های خانواده گی که در نهادش وجود داشت و جوش میزد، به برباد داد.

با اعلام جمهوری نام نهاد و کذایی، قانون اساسی کشور که یکی از قوانین اساسی معتبر آن زمان در سطح منطقه و جهان محسوب میشد، لغو، شورای ملی و مجلس سنا ساقط، روزنامه ها و جراید ملی مصادره، احزاب سیاسی منحل، مطبوعات سانسور، محاکم نظامی بر پا و پنج سال تمام رژیم پولیسی در جامعه مسلط گردید ه فضای ترس و رعب حکمفرما گردید. رژیم بدون صواب دید شرایط عینی و ذهنی جامعه و کثرت نفوس بیسواد ان در کشور بجای مبارزه با بی سوادی "ریفورم" از بنیاد نادرست معارف را اعلام کرد، که در نتیجه هزاران جوان و نو جوان کشور را "کانکور زده" ساخته و در حالت بی سرنوشتی قرار داد و ضربه مهلکی به سیستم تعلیم و تربیه در کشور وارد نمود.

از همان اولین روز اعلام جمهوریت کار به اهل کار سپرده نشد و در حالیکه رئیس جمهور سردار داود خان و برادرش سردار محمد نعیم پست های اساس و کلیدی دولت از جمله صدارت عظمی، وزارت دفاع ملی و وزارت خارجه را خود رهبری میکردند سایر وزارت خانه ها را به اشخاص غیر مسلکی و فاقد تجربه کاری و تخصصی سپردند. (به گونه مثال تعیین دکتور نوین که داکتر مجرب طب بود به صفت وزیر اطلاعات و کلتور و واگذاری پست معاونیت صدارت عظمی به حسن شرق که دکتور و ترنر یا طبیب حیوانات بود، وزارت داخله به قدیر نورستانی که شخصیت فاسد و رشوه خور بود، بعد ها واگذاری پست وزارت دفاع به حیدر رسولی دگروال متقاعد، پست وزارت زراعت و آبیاری به جیلانی باختری که لیسانسه حقوق و احصاییه بود نه متخصص در امور زراعت، فیض، محمد پاچا گل وفادار و حمید محتاط و سایر افسران پائین رتبه عسکری).

در عرصه سیاست خارجی لغزش و نوسان ۱۸۰ درجه در آغاز به جانب بلاک شرق و شوروی و در فرجام با شتاب به جانب غرب، کشور های عربی، ایران و پاکستان و عدم توازن سیاسی و دیپلوماتیک در مناسبات بین المللی، عدول از موازین سیاست بیطرفی و عدم انسلاک و نزدیکی به پکت های سنتو و سیتو آن هم در گرما گرم جنجال های جنگ سرد میان ابر قدرتها و عدم درک از حساسیت جیوپولیتیکی افغانستان در منطقه، همه و همه دلایل واضح کشانیدن اشتبا آمیز پای افغانستان به بحرانات سیاسی، نظامی گردید، که متأسفانه مردم ما تا امروز تقاص این اشتباهات او را مجبور اند دوباره با خون خویش بپردازند.

داود خان با سبک سری و رویدست گرفتن اقدامات ماجرا جویانه مناسبات ملی و اجتماعی را در داخل کشور نادیده گرفت، او درک نکرد که شاه طی سالیان دراز در کشور و در میان اقشار مختلف مردم به سمبول نهادینه و سنتی وحدت میان اقوام، قبایل و اقوام مختلف مبدل شده بود. اعلام رژیم جمهوری که حتی هضم اصطلاح نامأنوس ی آن برای عوام الناس دشوار و غیر قابل درک و شناخت بود شیرازه یک سیستم عنعنوی - سنتی را در کشور از هم پاشید و راه را برای ظهور بحرانات تازه هموار ساخت. در حالیکه شاه به صفت سمبول وحدت و اتحاد میان مردم توانسته بود طی سالیان دراز پس از حکومت داری های دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خان و خود داود خان که اینها هر سه ۳۰ سال تمام نیمی بیشتری از قدرت سلطنت را در چنگال داشتند، برای خود حد اقل جای پای در میان مردم باز کند و نفوذ اعضای خانواده شاهی را از اداره امور کم رنگ سازد، که متأسفانه دستخوش انتقام جویی های خانواده گی گردید. با سقوط شاه و رویکار آمدن داود خان " قحط الرجال " فضای سیاسی کشور را مشبوع ساخت که ما تا هنوز ثمرات تلخ انرا احساس میکنیم.

داود شخصیت احساساتی بود، او این مطلب را درک نکرد که از یک سو کبر سن خودش و از سوی دیگر ضعف تشکیلات سیاسی جامعه که ضعیف و ناتوان اند و هرگز قادر نخواهند شد شخصیتی را که مورد قبول و پذیرش برای اکثریت مردم باشد پس از وی برای کشوری مانند افغانستان، به رهبری بر گیرند، که حتی تا امروز این خلای قدرت و فقدان شخصیت رهبری کننده در جامعه احساس میگردد، که این بذات خود ناشی از همان اقدام نا بخردانه ی موصوف است. خلاصه میتوان اعلام جمهوریت نام نهاد را سر آغاز تراژیدی های بعدی در کشور تلقی کرد، که حتی تا روز سقوط خونین و مرگبارش بویی از دموکراسی از آن به مشام مردم نرسید و این سقوط دراماتیک که جان ده ها تن از بسته گان و نزدیکان و خانواده بیگناه سردار داود را نیز به تقصیر لجاجت و سر تنبه گی خودش بمثابة اولین قربانیان بیگناه قدرت طلبی ها گرفت، فاجعه های بزرگ بعدی را به همراه داشت که تا هنوز ادامه دارد.

پایان